

۲۸ مرداد، یعنی قیام فواحش برای شاه

- پس از برکناری امینی و جلو افتادن شاه برای رفرم سفید- امریکایی ها حکومت علم را تمام شده احساس می کردند. او کارش را انجام داده و آن تغییراتی که لازم بود و باید در قانون اساسی میداد، داده و حالا باید حکومتی را مصدر کار می کردند که قیافه جوان و مترقی و ترقیخواه داشته باشد. یک عده جوان های تحصیلکرده را - که از میان آنها نخست وزیر هم می توانست بیرون بیاید، مثل منصور یا هویدا- بنام کانون مترقی جمع کردند و بعد هم اینها به نام «ایران نوین» در انتخابات شرکت کردند. اکثریت قابل ملاحظه ای هم در مجلس پیدا کردند. منصور ابتدا به عنوان نیروی حزب ایران نوین (جناح اکثریت) در مجلس انتخاب شد و بلافاصله هنگامی که شاه باید مجلس را افتتاح کند، این تغییر هم بطور عادی ایجاد می شود. علم استعفا می دهد، بدون اینکه حتی به مجلس برود و استعفا بدهد و حکم نخست وزیری منصور- باز بدون اینکه بخواهند از مجلس تأییدیه بگیرند- صادر می شود. هیچ کدام از ضوابط قانونی را هم رعایت نمی کنند. یعنی این مسئله باید خیلی با عجله انجام می گرفت. علم مدتی قبل لایحه کاپیتولاسیون را - که امریکایی ها بصورت ماده واحده ای تهیه کرده بودند- به مجلس قبلی پیشنهاد داده بود، منتها در آن دوران به تصویب نرسید چون نمایندگان زیادی در آن تردید داشتند و مورد بحث بود و خلاصه عده ای قبول نمی کردند. حال آنکه ما می بینیم در مجلس، وقتی آقای منصور نخست وزیر می شود لایحه های مختلفی به مجلس می برد که بین اینها یکی عبارتست از لایحه کاپیتولاسیون که البته این را به صورت یک موضوع خیلی پیچیده، بدون اینکه ظاهرش مشخص باشد، ارائه می دهد. در انتخابات این دوره مجلس، جبهه ملی خواستار شرکت در انتخابات است. حتی کاندیداهای خودش را برای تمام ایران معرفی می کند. برای تمام ایران ۱۰۰ نفر کاندیدا معرفی می کند، ولی وقتی می بیند که انتخابات به همان روش همیشگی است، اعلامیه ای منتشر می کند که این جملات در آن هست:

«ملت ایران تنفر و انزجار خود را نسبت به خیمه شب بازی انتخابات ابراز می دارد، دنیا بداند که انتخابات دروه بیست و یکم مانند سایر ادوار بعد از ۲۸ مرداد، غیر قانونی است. ملت ایران زیر بار انتخابات فرمایشی و غیر قانونی مجلس نخواهد رفت. توطئه کشتار ۱۵ خرداد و ادامه اسارت رهبران جبهه ملی و پیشوایان مذهبی به منظور انجام چنین انتخاباتی بوده است. این انتخابات مایه روسفیدی رفراندوم ننگین ششم بهمن است. هموطنان! جانشین مدرس ها، دهخداها، مصدق ها اینها هستند: ملکه اعتضادی، مشایخی، کوشانفر، قمرناصر، اصغر دولتخواهان، اوباش و فواحش جانشین مدرس و مصدق و دهخدا هستند.»

اعلامیه خیلی خوبی نوشته بودند. دوران ریاست سردار فاخر در مجلس شورای ملی و تقی زاده و صدرالاشرف در مجلس سنا به پایان رسید و انقلاب سفید آدم های جدیدی را می خواست. بدین ترتیب است که شریف امامی را رئیس مجلس سنا می کنند و مهندس عبدالله ریاضی را- که از آن حیواناتی بود که بعد از انقلاب اعدام شد- رئیس مجلس شورای ملی می کنند. در این موقع هم محاکمه سران نهضت آزادی شروع می شود. در این محاکمه البته مهندس بازرگان که مدافع اصلی محاکمه شونده ها بود، صحبت های بسیار بسیار جالبی می کند. از جمله می گوید: «آن را که حساب پاک است از محاکمه چه باک است؟ اینکه می گویم از محاکمه چه باک است، مقصودم در دادگاه عدل الهی است زیرا هر قدر پرونده ما در دادگاه شما قطورتر و سنگین تر باشد، در دادگاه خدا سبک تر است و حسابمان پاک تر خواهد بود.»

بنابراین، اگر طرف ما یعنی هیأت حاکمه نگرانی نداشته باشد، برای ما نگرانی نیست. این محاکمه، دو جانبه است. همانطوری که دادگاه ما هست، دادگاه هیأت حاکمه نیز می باشد. شما دادرسان پرونده ما هستید و ملت ایران هم دادرس شما و هیأت حاکمه خواهد بود». در جای دیگر می گوید:

در برابر هر تیری که استبداد بر سینه ملت می زند و هر گزری که بر سرها می کوبد، سینه ها فراخ تر و سرها بلندتر می شود، ضربات وارده سوزناکتر و شدیدتر به خودش بر می گردد. سران و فرزندان نهضت آزادی را در دادگاه در بسته نظامی محاکمه و محکوم می کنید، کوس رسوائی اش را در روزنامه ها و رادیوهای اروپا و امریکا می شنوید و سزایش را دانشجویان ایرانی و غیر ایرانی در ایالات متحده و آلمان و اتریش و ایتالیا می گیرد. ترازنامه چهل و اندی سال استبداد متلاطم بعد از مشروطیت به رسوائی منتهی شده است. اکثریت مردم زیر فشار ظلم و فقر به تنگ آمده و راه نجات و رهبر و برنامه می جویند. « خیلی جالب است. بالاخره از بس از این حرف هائی که می زند، رئیس دادگاه برای این که صحبت وی را قطع کند، از آقای بازرگان سؤال می کند: نظر قطعی شما در مورد قیام ۲۸ مرداد چیست؟

بازرگان در جواب، به حق می گوید **قیام فواحش** بود. و به این صورت رئیس دادگاه دیگر از ادامه دفاعیاتش جلوگیری می کند.

در اینجا این جریان تمام می شود و اینها محکوم می شوند؛ آقای طالقانی و بازرگان به ده سال زندان و دکتر سبحانی هم به ده سال زندان محکوم می شوند. بعد مهندس سبحانی به شش سال و بقیه هم به همین ترتیب به پنج سال و چهار سال و... در این تاریخ اتفاقی می افتد که با این اتفاق شاه با دمش گردو می شکند؛ و آن عبارت از قتل کندی است. جیمزبیل- نویسنده کتاب «شیر و عقاب» نوشته جالبی دارد. او نوشته:

با مرگ جان اف کندی، شاه دوران تازه ای از سلطنت خود را با سیاست تجاوز و سرکوب آغاز کرد. وی همچنین که به این شیوه حکومتی ادامه داد. در کنار یک متحد امریکایی که شباهتی نزدیک به کسی داشت که پس از کودتا علیه مصدق بر سرکار آمده بود، یعنی ایزنهاور. این متحد تازه جانسون بود که شاه با خوشحالی به او چشم دوخته بود که بیش از هر رئیس جمهور دیگری در تاریخ امریکا در باره ایران صاحب تجربه بود. او با شاه رابطه دوستانه- چه زمان دیدارش از تهران و چه در زمان بازدید شاه از امریکا- برقرار کرده بود. جانسون تنها آن بخش از چارچوب سیاست خارجی کندی را مورد تأیید قرار داد که دربر گیرنده کاربرد نیروی پلیس و ارتش در برقرار نگه داشتن ثبات در کشورهای از جهان سوم بود که حاکمانش از متحدان امریکا به شمار می رفتند. البته لیندن جانسون هم با برنامه پر سر و صدای اصلاحات شاه و انقلاب سفید موافق بود و علاوه بر آن با رفتار خشونت بار بر ضد تظاهر کنندگان در سراسر ایران که در سال ۱۳۴۲ (۱۹۶۳) انجام گرفت، بیشتر موافق بود. برای او شخص شاه حافظ منافع امریکا به حساب می آمد.